**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011013**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت سر این بود که آیا استصحاب جانشین قطع موضوعی هم می‌شود یا نمی‌شود. مرحوم آقای صدر تقریبی را برای جانشینی ذکر می‌کردند که ماحصلش این بود که مفاد ادلۀ استصحاب تعبد به یقین هست و تعبد به یقین اطلاقش اقتضاء می‌کند همۀ احکام یقین بار بشود. یعنی اگر من متیقن بودم چه می‌کردم؟ الآن باید همان کار را بکنم. احکام یقین هم احکام متیقن هست که به وسیلۀ یقین بر ما منجز و تثبیت می‌شود هم احکام نفس یقین. ایشان می‌فرماید که این بیان یک اشکالی دارد که لازمۀ جعل یقین تهافت در عالم لحاظ هست. یعنی متکلم هم باید شک را موجود فرض کند هم شک را معدوم فرض کند. از این جهت که شک در موضوع دلیل اخذ شده باید موجود فرض بشود از این جهت که شک در موضوع دلیل، یعنی می‌خواهیم بگوییم احکام شک را بار نکن باید معدوم فرض کنیم. این نکته را هم توجه بکنید که نگویید ادلۀ استصحاب تعبد به بقای یقین هست نه تعبد به نفی شک و ما ممکن است بگوییم کأنّ در استصحاب ما جمع بین متناقضین و ضدین در عالم اعتبار و عالم تعبد داریم کأنّ تو هم شاکی هم متیقن هستی. اگر معنا این باشد باید هم احکام شک را بار کنیم هم احکام یقین را بار کنید. این فرض این است که در عالم لحاظ و عالم تعبد هم شاک هستید هم متیقن هستید، این که نمی‌شود. پس این که ما می‌گوییم بگو یقین داری یعنی دیگر شک نداری. یعنی تعبد به یقین، تعبد به نفی شک است، بنابراین آن بیانی که من می‌خواستم بگردم پیدایش کنم، یک جایی خیلی قدیم در کلام مرحوم آقا ضیاء دیدم که مفاد ادلۀ استصحاب اعتبار المتناقضین هست یا اعتبار الضدین هست و ضدین جمعشان در عالم تکوین اشکال دارد ولی در عالم اعتبار و تعبد مانعی ندارد، این درست نیست. چون اگر در عالم تعبد اینها جمع باشد معنا این است که احکام هر دو باید بار باشد، احکام هر دو که نمی‌خواهیم بار بشود. معقول نیست این احکامشان هم ضدین هستند، فقط خودشان ضدین نیستند، این که شارع مقدس بخواهد آن احکام متضاد را بار بکند معقول نیست. حالا البته باید مراجعه بکنم ببینم در چه فضایی کلام ایشان بوده و اصلاً بحث ما چیز هست. یک تناسبی حرف مرحوم آقا ضیا شاید ۳۰ سال قبل دیدم اینجوری داشتند. ولی علی ای تقدیر حالا چه مرحوم آقا ضیاء این مطلب را فرموده باشند چه نفرموده باشند و به آن بحث‌ها مربوط باشد ما معنای تعبد به یقین، تعبد به نفی شک است، بنابراین اشکال پیش می‌آید که ما هم باید شک را موجود فرض کنیم چون موضوع دلیل هست، هم شک را باید معدوم فرض کنیم چون حکم ما تعبد به نفی شک هست در عالم که تعبد به نفی شک هست. حالا ما این تهافت را قبلاً صحبت کردیم که نه تهافت درست نیست و این صحیح نیست. آقای حائری اینجا یک مطلبی را نقل می‌کنند که در مقام پاسخ می‌آیند، من متوجه شدم که این مطلب از آقای هاشمی است، شاید به ذهن من هم خطور کرده بود مطلب آقای هاشمی را دیده بودم به ذهنم بود، این در حاشیۀ آقای هاشمی بر بحوث هست. آن این است که بگوییم اینجا اصلاً تهافتی وجود ندارد، مثل کثیر الشک لیس بشاک هست که می‌گوید موضوع قطع نظر از حکم، انسان شک دارد، در مرحلۀ موضوع مع قطع نظر از حکم شک وجود دارد ولی با ملاحظۀ حکم شک مرتفع می‌شود. که من عرض کردم این بیان به این شکل نیازمند اصلاح است چون موضوع ولو لا بشرط از حکم فرض می‌شود ولی به هر حال موضوع وقتی حکم می‌آید موجود است، بنابراین این که ما بگوییم مع قطع نظر از حکم شک وجود دارد با آمدن حکم شک می‌پرد آن موضوع موقعی که حکم می‌آید باید موجود باشد.

شاگرد: لا بشرط نیست؟ می‌شود بشرط لا

استاد: نه، معنای لا بشرط این نیست که موضوع با آمدن حکم از بین برود. وقتی می‌گوییم زید عالم، زید وقتی عالم رویش حمل می‌شود زید باقی می‌ماند. زید عالم، زید وقتی محمول رویش حمل می‌شود معنای لا بشرط این هست که این موضوع در رتبۀ محمول هم باید موجود باشد. در رتبه‌ای که محمول، و الا معنا ندارد که زیدٌ عالم ما اتحاد زید و عالم را می‌خواهیم اثبات کنیم. وقتی اتحاد زید و عالم را می‌خواهیم اثبات کنیم باید در مرتبۀ محمول موضوع موجود باشد. پس شما می‌گویید الشک لیس بشکٍّ، این معنا ندارد که الشک لیس بشک این در مرتبۀ محمول باید موضوع موجود باشد. به این بیان که بگوییم مع قطع نظر از حکم موجود است با آمدن حکم معدوم می‌شود. این است که ما گفتیم باید بیان را به این شکل بیان کرد، بگوییم که شک تکوینی منفیٌّ اعتباراً. الشک الموجود تکویناً منفی اعتباراً. ما در مرحلۀ موضوع، شک را شک تکوینی اخذ می‌کنیم. در مرتبۀ محمول نفی تعبدی می‌کنیم. در مرتبۀ محمول که نفی تعبدی می‌کنیم هنوز آن موضوع موجود است تکویناً. نمی‌خواهیم بگوییم موضوع تکویناً موجود نیست. الشک الموجود تکویناً منفی تعبداً. بنابراین هیچ مشکلی نیست، این یک بیان. یک بیان دیگر آن بیانی بود که ما در چیزهایمان ذکر می‌کردیم. ما عرض می‌کردیم اینجا برای این که اینگونه قضایا را تحلیل کنیم، این قضایا به مفاد صار است نه به مفاد کان. قضایایی که به مفاد صار باشند موضوع در هنگام محمول دیگر موجود نیست، دگرگون می‌شود به آن شکل. فرض کنید ما می‌گوییم که زید عالم جاهل شد، زمانی که جاهل شد بر زید عالم حمل که می‌شود دیگر زید عالم به عنوان زید عالم که موجود نیست. این یک نوع صیرورت و به تعبیری که در بحث ترتب تعبیر می‌کنند که مفهوم قضایای طلبی بدّل الفرض هست، تبدیل فرض است، یعنی زید عالم تبدیل می‌شود به زید جاهل. گاهی اوقات هم در عالم تعبد، اصلاً فرض کنید این جمله را، ما می‌گوییم زید نابود شد. زید نابود شد یعنی چی؟ یعنی زید موجود نابود شد. چون قضیه به نحو صیرورت است. زیدی که در مرحلۀ موضوع موجود بوده در مرحلۀ محمول معدوم می‌شود. البته یک موقعی تکوینا ما داریم اخبار می‌دهیم می‌گوییم زید موجود معدوم شد، آن یک مدلش است. اینجا تعبداً است. یعنی در عالم تعبد ما زید موجود را می‌گوییم تبدیل شد به زید معدوم و این مانعی ندارد که به این شکل چیز کنیم. نفس تقریب را به این تعبیر که مع قطع نظر از حکم. اگر بخواهیم قطع نظر از حکم در نظر بگیریم و مفاد قضیه را هم مفاد کان بگیریم نه مفاد صار مشکل حل نمی‌شود. یا باید مفاد را مفاد صار تبدیل کنیم یا تقریب استدلال را به این نحو بکنیم که الیقین الموجود تکویناً منفی تعبداً. اینجوری خب این اشکالی ندارد. این اصل جواب تهافتی که داده شده.

آقای حائری این مطلب را می‌خواهند پاسخ بدهند. می‌گویند که این پاسخ درست نیست و می‌گویند در دو فرض اینجور تبیین‌ها می‌تواند کارساز باشد، این دو فرض مرحوم نایینی به این دو فرض قائل نیست و احیاناً اینها مشکل دارد و توضیح می‌دهند. ایشان می‌گویند که در دو فرض این فرمایش شما درست است. یکی این که مراد از جعل و اعتبار تنزیل باشد نه خود اعتبار. توضیح ذلک این است که مرحوم نایینی قائل هست که شارع مثلاً می‌تواند یقین را اعتبار کند. یقین وقتی اعتبار می‌شود احکام یقین خود به خود بار می‌شود. کأنّ احکام یقین احکامی هست برای اعم از یقین تکوینی و یقین اعتباری، این یقین که اعتبار می‌شود با این آن احکام خودبخود بار می‌شود نه این که شارع با این اعتبارش ناظر به احکام، ناظر به آن احکام هست، جنبۀ حکومت داشته باشد، یعنی روح اعتبار روح ورود است، موضوع‌سازی است. کأنّ عقل انسان یک سری احکام را برای اعم از فرد حقیقی و فرد اعتباری می‌داند شارع مقدس می‌تواند این فرد اعتباری ایجاد کند. با ایجاد فرد اعتباری خودبخود آن احکام بار می‌شود. شارع اینجا می‌تواند یقین را ولو به بعضی از مراتبش که حالا توضیح می‌دهم اعتبار کند. ایشان اینجور تعبیر می‌کند. حالا صحبت می‌کنیم که اصلاً این معقول هست چیزی به نام اعتبار در اینجور موارد در مقابل تنزیل یا درست نیست؟ ایشان می‌گویند این که شما می‌گویید که شکک لیس بشک مراد در مقام تنزیل باشد اشکال ندارد، درست است. ولی چرا درست است؟ به دلیل این که در مقام تنزیل ما دو تا نظر نداریم. یک نظر واحد داریم. محصل این مطلب این هست که شک شما که با نظر واقعی به آن ملاحظه شده است آن منزَّلٌ منزلة العدم، منزلة الیقین، منزلة عدم الشک و به این شکل می‌تواند تصویر بشود. بعد ایشان می‌گوید که در ما نحن فیه این تصویر تنزیل اصلاً معنا ندارد طبق مبنای آقای نایینی. آقای نایینی می‌فرمایند که تنزیل به لحاظ احکام حاکم دیگر معقول نیست. یک حاکم اگر چیزی را نازل منزلۀ چیز دیگر قرار می‌دهد باید به ملاحظۀ احکام خودش باشد نه به ملاحظۀ احکام حاکم دیگر. در ما نحن فیه در قطع طریقی احکام قطع طریقی منجزیت و معذریت هست. که حکم عقلی است. در جایی که انسان به یک حادثه‌ای قطع پیدا می‌کند آن حادثه عقلاً جنبۀ معذریت و منجزیت پیدا می‌کند به وسیلۀ این قطع و حکم شرعی نیست. بنابراین معنا ندارد که شارع مقدس بگوید استصحاب به منزلۀ قطع هست در این حکم عقلی‌اش. حکم عقلی یقین که تعذیر و تنجیز باشد به وسیلۀ تنزیل شارع بخواهد آن را بار کند معقول نیست. حالا من قبل از این که فرض دومی که آقای حائری اینجا مطرح می‌کنند واردش بشوم همین فرض اوّل یک مقداری به آن توقف کنیم. اوّلاً یک نکتۀ شکلی هست که من به نظرم نباید بگوییم که استصحاب جانشین قطع می‌شود به ملاحظۀ اثر عقلی که معذریت و منجزیت باشد، به این تعبیر. بلکه باید اینجوری تعبیر بکنیم که قطع یک سری اثر تکوینی دارد. اثر تکوینی قطع مثلاً کاشفیت از واقع است یا اثر تکوینی قطع جری عملی بر طبق متیقن است. اثر تکوینی، و ما اگر تنزیل می‌خواهیم کسی مدعی تنزیل هست می‌خواهد بگوید که شارع مقدس استصحاب را آن اثر تکوینی قطع را می‌خواهد به آن بدهد، نه اثر عقلی. و طبق مبنای مرحوم نایینی این هم اشکال دارد. یعنی استصحاب باید ناظر به احکام، استصحاب در احکام شرعیه ناظر تنزیلات شرعیه ناظر به احکام شرعیه باشد، نه ناظر به آثار تکوینیه، و نه ناظر به احکام عقلیه. هیچ کدام از اینها را ایشان معقول نمی‌دانند. آقای نایینی تنزیل شرعی به ملاحظۀ اثر عقلی یا اثر تکوینی هر دویش را نامعقول می‌دانند. من فکر می‌کنم اینجا به جای این که حکم حکم عقلی است و امثال اینها بگوییم اثر تکوینی هست و مرحوم نایینی تنزیل به لحاظ اثر تکوینی را صحیح نمی‌دانند این بهتر است، این روشن‌تر است.

شاگرد: ؟؟؟ وجه‌اش

استاد: وجه‌اش این است که قطع معذریت یا منجزیت می‌آورد این یک تعبیری هست که در ذهن اصولیون شکل می‌گیرد آن چیزی که عرف متعارف از قطع می‌فهمد، می‌گوید قطع کاشف از واقع است.

شاگرد: پس باید

استاد: حالا آن بایدش مرحلۀ بعدش است. یا محرّک است. یعنی در واقع آن که اثر ظاهر قطع هست تنجیز و تعذیر نیست. تنجیز و تعذیر درک دقّی مطلب است. و الا درک عرفی مطلب آن اثر تکوینی قطع هست که اثر تکوینی قطع حالا بفرمایید کاشفیت واقع هست، بفرمایید یک مرتبه‌اش، مرتبۀ کاشفیت واقع است، یک مرتبه‌اش محرکیت عملی و امثال اینهاست. و این یک اثر تکوینی قطع هست.

شاگرد: محرکیت غیر از تنجیز است؟

استاد: تنجیز و تعذیر باید عقلی است، یعنی عقل به من می‌گوید باید شما این کار را انجام بدهید، از سنخ احکام است. محرکیت از سنخ عمل، یعنی من را تحریک می‌کند. آن باید و نباید عقلی لازمه است. و لازم نیست عقلی تعذیر و تنجیز است. ولی این که من را هل می‌دهد، بعث و زجر خارجی می‌کند این امر تکوینی است. این که عقل انسان به من می‌گوید باید، اینها خیلی، یک مرتبۀ چیزتری است. این بیشتر جنبۀ شکلی داشت. خیلی با این تبیینی که می‌کنیم می‌خواهم بگویم اگر به این شکل بیان مرحوم نایینی را بیان می‌کردیم شاید بهتر بود. اما اصل مطلب، اوّلاً این که ما یک چیزی به نام اعتبار در مقابل تنزیل داشته باشیم، ما همچین چیزی را اصلاً نمی‌فهمیم یعنی چی. ببینید بعضی امور هستند حقیقتشان اعتباری است، مثل حکم. حکم یک امر اعتباری است، خب شارع مقدس می‌تواند این حکم را ایجاد کند، یک حکم واقعی داریم، یک حکم ظاهری داریم، حالا آن حقیقت این اعتباری بودن هم چی است من الآن نمی‌خواهم در مقام تحلیل آن مطلب بر بیایم. ممکن است حتی حقیقت این اعتباری را هم به همان تنزیل برگردانیم. ولی من الآن در مقام بیان آن جهتش نیستم. در جایی که متعلق جعل و اعتبار امر اعتباری باشد، ما ممکن است بگوییم درست است، شارع مقدس می‌تواند این امر اعتباری را ایجاد کند. ولی جایی که متعلق جعل و اعتبار یک امر واقعی است، یک امر تکوینی است، مثل یقین. اعتبار می‌کند یقین است یعنی چی؟ آخر یقین مگر یک امر اعتباری است؟ یک امر تکوینی است. بله، شارع مقدس می‌تواند یک شیءای را که یقین نیست نازل منزلۀ یقین بکند. تنزیل مانعی ندارد. کما این که اصلاً تمام مثلاً زید اسدٌ تنزیل است دیگر. یعنی رجل شجاع را نازل منزلۀ اسد قرار دادیم. حالا تنزیلات گاهی اوقات تنزیل به قول آقای سیستانی تعبیر می‌کند تنزیل ادبی داریم و تنزیل قانونی داریم و امثال اینها، ایشان می‌خواهد جوهرۀ اینها را فرق بگذارد، به نظر ما جوهره هم فرقی ندارند. تنزیل حقیقتش یک شیء است. ولی انگیزۀ آن تنزیل چی است؟ گاهی اوقات برای این که کلام زیباتر بشود امثال اینهاست آن می‌شود تنزیل ادبی. گاهی اوقات تنزیل به ملاحظۀ این است که یک احکام شرعیه، احکام قانونیه را می‌خواهد بار کند این می‌شود تنزیل قانونی و امثال اینها. و الا حقیقت این که یقین موجود است یعنی شما یقین معدوم را موجود فرض کن، یک فرض هست. فرض المعدوم موجودا و فرض الموجود معدوما چیزی به نام، اعتبار در مسئلۀ یقین و امور تکوینی مثل آنها برای ما معقول نمی‌فهمیم این یعنی چی، این یک نکته.

نکتۀ دوم این که مرحوم نایینی می‌فرماید تنزیل باید حتماً به لحاظ آثار خود آن حاکم باشد نه درست نیست. حقیقت تنزیل جعل مماثل است. این جعل مماثل، این را یک توضیحی بدهیم جعل مماثل یعنی چی؟ عقل انسان حکم می‌کند شما وقتی یقین پیدا کردید باید فلان کار را انجام بدهید، اصلاً تعذیر و تنجیز که باید عقلی لزوم عقلی و عدم لزوم عقلی است. این که ما یک شیء را نازل منزلۀ آن موضوع حکم عقل قرار می‌دهیم یعنی یک باید لازمه است و لازم نیست شرعی جعل می‌کنیم. مماثلیتش به این نیست که ما یک حکم عقلی اینجا می‌خواهیم جعل کنیم. مماثل بودنش در اصل آن پدیده است. یعنی همچنان که عقل انسان به انسان می‌گوید شما در ظرف یقین باید. حالا این نکته را هم عرض بکنم، این که ما می‌گوییم حکم مماثل و امثال اینها لفظ حکم مماثل که جایی وارد نشده که بگوییم ظاهر لفظ حکم مماثل چی است و امثال اینها. ما می‌خواهیم این پدیده را تحلیل کنیم. ما می‌گوییم اگر یک حکم عقلی برای یک موضوعی بار بشود، شارع مقدس موضوع دیگری را بگوید مثل همان موضوع است، یعنی مماثل آن حکم عقلی را شرعاً دارد بار می‌کند. فرض کنید ما می‌گوییم اگر عقل یک حکم دارد، می‌گوید پدر و مادرت را باید احترام کنی. شارع می‌گوید که الخال کالام، دایی مانند مادر است، یا الخالة کالام. خاله مثل مادر است. این یعنی چی؟ یعنی عقل که می‌گفت باید مادرت را احترام کنی شارع می‌گوید باید خاله‌ات را هم احترام کنی. یک حکم که داریم مماثل آن حکم عقلی شرعاً جعل می‌شود، این معنای تنزیل این است. در امور تکوینی هم ببینید گاهی اوقات مماثل آن امر تکوینی حکمی جعل می‌شود. آن امر تکوینی خودش از سنخ حکم نیست. ولی شارع مقدس حکمی جعل می‌کند. ببینید ما می‌گوییم که شراب مثل گرگ می‌ماند. یعنی چی؟ یعنی همچنان که شما از گرگ فرار می‌کنید باید از شراب فرار کنید. یک اثر تکوینی گرگ دارد و آن فرار کردن است. شارع مقدس با تنزیل خمر به منزلۀ ذئب می‌خواهد لزوم الفرار را اثبات کند. یعنی در واقع شراب و خمر در این جهت که هر دو فرار کردنی هستند، فرار کردنی از این جهت مشترک است، یعنی قدر مشترکشان این است آن فرار کردنی این است که طبعاً، تکویناً انسان فرار می‌کند این تشریعا باید فرار کند.

شاگرد: آن هم نمی‌شود گفت عقل باید برای حفظش

استاد: نه، نمی‌خواهم بگویم، فرض کنید عقلی نباشد. می‌خواهم بگویم اگر سنخه‌اش به اعتبار آن اثر تکوینی هم معقول است. یعنی فرض کنید در روایات می‌گوید که کسی که این در روایت فضیل بن یسار هست، کسی که امام نداشته باشد به منزلۀ آن گوسفندی هست که از گله جدا شده، آن روایت فضیل بن یسار را تشبیه می‌کند که این لزوم امام داشتن را می‌گوید گوسفندی هست که از گله جدا شده شب گرگ می‌خوردش. این می‌خواهد بگوید که باید شما تولی امام معصوم علیه السلام را داشته باشید. بدون تولی امام معصوم علیه السلام خطرات متوجه شما می‌شود. البته اشاره به نکتۀ جعل هم دارد می‌کند. نکتۀ جعل این است که اگر شما این تولی را نداشته باشید مفسده‌ای که گوسفند جدا مانده از گله به آن متوجه می‌شود که هلاکت و خورده شدن به وسیلۀ گرگ هست، برای انسانی که از امام زمانش جدا شده و به او نپیوسته وجود دارد. تنزیل یعنی چی؟ تنزیل یک بحث تکوینی اینجا اشاره دارد، بحث تکوینی این هست می‌گوید که بابا کسی که از امام جدا بشود در معرض خطر است، یک امر تکوینی است. ولی یک امر اعتباری هم اینجا دارد جعل می‌شود. این امر تکوینی ملاک حکم است. حکمی که اینجا جعل می‌شود لزوم تولی الامام است. چرا شما باید تولی امام کنید؟ به دلیل این که من لم یتولی الامام هلک کما یهلک الشاة الذی ترک الماشیة. گوسفندی که گله را رها کند هلاک می‌شود، شما باید انسان به امام بپیوندد، تولی امام داشته باشد تا هلاکت پیدا نکند. حقیقت تنزیل این هست. تنزیل ممکن است یک موضوعی نازل منزلۀ یک امر تکوینی بشود به اعتبار این که این موضوع و آن امر تکوینی هر دو در یک جهت مشترک هستند و ما برای این موضوع یک حکم شرعی جعل می‌کنیم. یک حکم شرعی هست با آن اثر تکوینی قدر مشترک دارند. ما می‌گوییم رعیت بدون امام گناه است، یعنی این که رعیت بدون امام باشد مبغوض است. مبغوض است به چه خاطر؟ الرعیة بلا امام مبغوض است همچنانی که رعیت بلا امام مانند گوسفند بدون گله است. این دو تا یک قدر مشترک دارند هر دو هلاکت است. هلاکت یک موقعی موضوع می‌شود برای این که افراد از ترس هلاکت از این فرار کنند، سعی کنند که به این راه دچار نشوند، در امور تکوینی هم هلاکت مناط حکم است. یعنی این که رعیت بدون امام هلاک می‌شود به وسیلۀ دشمنان خورده می‌شود و امثال اینها، منشأ می‌شود که شارع مقدس تولی امام علیه السلام را واجب کرده باشد. تنزیل یعنی این. بنابراین نتیجۀ بحث این هست که، این را حاج آقا در بعضی بحث‌هایشان مفصل به آن پرداختند که تنزیلات شرعیه لازم نیست به لحاظ احکام شرعیه باشد، بلکه تنزیلات شرعیه می‌تواند هم به لحاظ احکام عقلیه باشد هم می‌تواند به لحاظ آثار تکوینیه باشد. یک روایتی هست مرحوم نایینی، حاج آقا به تناسب آن روایت این بحث را مطرح می‌کردند، می‌گویند که «الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرَ مُضَارٍّ وَ لَا آثِمٍ.»

مرحوم نایینی این روایت را اینجوری معنا کرده، نفس را به معنای بدن گرفته، می‌گوید همسایه مثل بدن هست، همچنان که اضرار به بدن جائز نیست، اضرار به همسایه هم جائز نیست.

حاج آقا می‌گویند به این معنا نیست توضیحاتی می‌دهند. حالا آن را من کار ندارم ایشان می‌گویند اینجا نفس به معنای خود است. می‌گوید همسایه به منزلۀ خود انسان است. همچنان که انسان تکویناً به خودش ضرر نمی‌زند، نباید به همسایه هم ضرر بزند. یعنی ضرر به نفس تکویناً منفی است، تحقق پیدا نمی‌کند. شارع مقدس می‌خواهد تحقق پیدا نکند ضرر به همسایه. یک قدر جامع بین اینها وجود دارد. اثر تکوینی نفس این هست که ضرر نسبت به او تحقق خارجی پیدا نمی‌کند. اثر تکوینی نهی از اضرار به همسایه، یعنی اگر کسی امتثالش کند این امتثال نتیجه‌اش این می‌شود ضرر به همسایه تحقق پیدا نمی‌کند، همین مقدار. این اشاره به این مطلب دارد که شارع مقدس می‌خواهد کاری کند که همسایه ضرر نبیند. اشاره به این است که در نزد شارع مطلوب این هست که ضرر به همسایه معدوم شود. همچنان که ضرر به نفس طبعاً معدوم است، ضرر به همسایه هم به تحریک شارع و به جعل شارع می‌خواهد معدوم بشود. پس قدر مشترک اینها آن هدفی هست که از جعل شارع حاصل می‌شود. هدف شارع این هست که این اضرار به همسایه از بین برود با اخبار از این هدف می‌خواهد جعل حکم کند. یعنی به همسایه می‌گوید من شما را از ضرر زدن به همسایه باز می‌دارم تا این که همسایه متضرر نشود، همچنان که طبعاً و تکویناً خود انسان متضرر نمی‌شود. بنابراین این کاملاً «الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرَ مُضَارٍّ وَ لَا آثِمٍ.» کاملاً معقول است. پس بنابر این این که ما تصویر می‌کنیم تنزیلات شرعیه، مرحوم نایینی تعبیر می‌کند این درست نیست. در ما نحن فیه هم همین است. ببینید یقینی که انسان به مطلبی دارد، این یقین باعث می‌شود که انسان به طرف آن متیقن برود. شارع مقدس در استصحاب می‌خواهد همین جعل، حالا به تعبیر مرحوم نایینی می‌گوید یقین یک مرتبه کاشفیت دارد، یک مرتبه جری عملی دارد. ایشان می‌گوید که اینجا شارع در استصحاب یقین را اعتبار می‌کند به لحاظ جری عملی. اعتبار می‌کند نه تنزیل. ما می‌گوییم نه تنزیل است ولی به لحاظ جری عملی. یعنی همچنان که وقتی شما یقین داشتید جری عملی بر شما حاصل می‌شود طبعاً شارع مقدس می‌خواهد در استصحاب آن جری عملی حاصل شود به سبب این جعل شارع.

شاگرد: یعنی یقین به احکام شرعی اثر ظاهرش همان تنجیز و تعذیر نیست؟

استاد: نه، من فعلاً بحث اثباتی نمی‌خواهم بکنم. بحث این هست می‌خواهم بگویم تحلیل قضیه چی است. تحلیل قضیه مرحوم نایینی اینجا این را از سنخ اعتبار می‌داند. می‌گوید استصحاب اعتبار الیقین هست من جهة الجری العملی. ما می‌گوییم نه استصحاب تنزیل شرعی است من جهة. آن من جهة جری العملی قبول عیب ندارد. آخر ایشان فرق می‌گذارد بین اماره و استصحاب. می‌گوید اماره اعتبار الیقین است من جهة الکاشفیة. استصحاب اعتبار الیقین هست من جهة الجری العملی. ما می‌گوییم نه هر دویش تنزیل است. ولی یکی اماره تنزیل الظن منزلة الیقین من جهة الکاشفیة است، استصحاب تنزیل الاحتمال منزلة الیقین السابق هست من جهة الجری العملی. یعنی همچنان که تکویناً شما اگر یقین داشتید چه کار می‌کردید؟ چه کار می‌کردید؟ یعنی جری عملی. آن کاری که در هنگام یقین انجام می‌دادید الآن بر استصحاب هم بار کنید. این که مرحوم نایینی اینها را از سنخ اعتبار می‌دانند ما تصویر اعتبار نمی‌توانیم بکنیم. این تصویر تنزیل هست و اینجا هم هیچ مشکلی برای تنزیل. این که آقای نایینی این را قبول داشته باشند یا نداشته باشند مهم نیست. ایشان آقای صدر می‌گویند که آقای نایینی اینجا قبول ندارد. آقای حائری. خب نداشته باشد، اشکال به آقای هاشمی نباید بکنید که حرف‌های شما بر خلاف مسلک مرحوم نایینی است. مگر آقای هاشمی می‌خواست بر طبق مسلک مرحوم نایینی مشی کند که شما اینجوری پاسخ می‌دهید؟ حالا فرد ثانی را ان شاء الله فردا در موردش توضیح خواهم داد. من دیگر وارد یک سری بحث‌های تفصیلی مبانی مرحوم نایینی و اینها نمی‌شوم. آقای شهیدی اینجا مبانی مرحوم نایینی را در نحوۀ جعل استصحاب و جعل امارات و اینها اوّل همین بحث متعرض شده، بیانی که مرحوم کاظمی دارند، بیانی که مرحوم آقای خویی دارند، بیانی که مرحوم حاج شیخ حسین حلی دارند، متفاوتند مقررین مرحوم نایینی کلام مرحوم نایینی را تبیین کردند و اینها، اگر بخواهید چیز کنید کلام آقای شهیدی مراجعه کنید همۀ اینها را نقل کرده من دیگر وارد آن تفصیلات و آن بحث‌ها نمی‌شوم به همین مقداری که اینجا عرض کردم بسنده می‌کنم که ما خلاصۀ بحث این است که در امور تکوینی اعتبار امر تکوینی ما معقول نیست. حالا در امور اعتباری حقیقتش چی است، آن اعتبارش، آن هم ما به نظرمان به یک معنا به تنزیل برمی‌گردد. ولی آن حالا نمی‌خواهم رویش فعلاً صحبت کنم که حقیقت اعتبار چی است و امثال اینها. ولی بحث این است که آن اعتبار هم اگر ما بتوانیم تصویر بکنیم در امور اعتباری است. ولی در اموری که حقیقی است، تکوینی است، اعتبار معقول نیست، تنزیل معقول هست. و تنزیل هم لازم نیست حتماً تنزیلات شرعیه به مناسبت احکام شرعیه باشد. تنزیل به ملاحظات احکام عقلیه صحیح است، تنزیل به ملاحظۀ آثار تکوینی هم صحیح است. این محصل عرض ما در مطلب. حالا ادامۀ فرمایشات آقای حائری را چیز می‌کنم. من فردا این بحث را می‌بندم، یعنی اصلاً کل بحث را تمام می‌کنم. چون دیگر اجازه بدهید این بحث را ببندیم برویم وارد بحث بعدی بشویم که بحث استصحاب حکم مخصص. دیگر امور اعتقادی را وارد نمی‌شویم. بحث سر آنهایش من اصلاً امور اعتقادی را به اعتبار این یک تکه بحثی که اینجا داشت می‌خواستم وارد بشوم. آن حالا دیگر بحث‌هایی که کفایه دارد و اینها را رد می‌شویم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان